



## پیغام عشق

قسمت پانصد و نہم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۴ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

كُنْتُ كَنْزًا كَفْتُ مَخْفِيًّا سَنُو

جوهر خود گم مکن، اظهار شو

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: «من گنجی مخفی بودم»؛ پس گوهر درونی خود، هشیاری خالص حضور را با همانیدگی‌ها مپوشان و در فکرها و دردها گم مشو، با فضاگشایی فعالانه، لحظه‌به‌لحظه، آن‌را بیان کن تا از جنس من شده و من از طریق تو خود را بیان کنم. [جوهر ما که همان هشیاری است در همانیدگی‌ها گم شده و ما نمی‌توانیم به‌صورت فضای گشوده‌شده، اظهار شویم. برای این‌که بتوانیم زندگی و عشق را از خودمان بیان کنیم باید فضای درون را از همانیدگی‌ها پاک کرده باشیم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

جدایی را چرا می‌آزمایی؟!

کسی مر زهر را چون آزماید؟

ای انسان تو این کار جدایی، دیدن برحسب همانیدگی‌ها و فکر و عمل کردن براساس آن‌ها، ستیزه و مقاومت را چرا آزمایش می‌کنی؟ آیا یک انسان عاقل، خوردن زهر را آزمایش می‌کند؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

گیاهی باش سبز از آب شوقش

میندیش از خری کو ژاژ خاید

\*ژاژ خاییدن: سخنان بی‌هوده گفتن



همچون گیاهی سبز از آب شوق زندگی سیراب شو. همانیدگی‌ها را کنار بگذار و به صورت حضور رشد کن و بالا بیا. از من ذهنی خود و دیگران که مانند خری مرتب برحسب همانیدگی‌ها حرف‌های بیهوده می‌زند، نترس.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است

چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟

\*هرکاره: کسی که هر کاری را براساسِ انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام دهد؛ همه‌کاره

ای انسان، تو فرزند جان، از جنس عشق، هشیاری قائم به ذات و امتداد خدا هستی. کار تو این است که همانیدگی‌ها و هشیاری جسمی را رها کرده، دوباره قائم به ذات شده، هشیارانانه با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، به عشق، به خدا، زنده شوی و این عشق و خرد را در جهان پخش کنی. چرا به ذهنت رفته، تماشاچی شده‌ای و بیگاری من‌ذهنی را می‌کنی؟ هر لحظه یک همانیدگی تو را زیر سلطه گرفته و به کار خودش می‌کشد و تو برحسب آن، فکر و عمل می‌کنی و به کار همانیدگی‌ها که کار بی‌مزد است، مشغول شده‌ای.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

کنون پندار مُردَمِ آشتی کن

که در تسلیم ما چون مردگانیم

فرض کن من مُرده‌ام، همین حالا با من آشتی کن. اکنون ما باید چنان تسلیم شویم که مانند مرده‌ها شویم، همان‌گونه که مرده تکان نمی‌خورد، حرف نمی‌زند به‌عنوان من بلند نمی‌شود و قضاوت و ملامت نمی‌کند، حسادت، مقایسه و توقع و سرکشی ندارد. این تسلیم و آشتی با خداوند و آشتی ما با یکدیگر است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹



چون ز مُرده زنده بیرون می کشد

هر که مُرده گشت، او دارد رَشد

چون خداوند از مرده من ذهنی، زنده ما، که امتداد خودش هستیم را بیرون می کشد، هر کسی که مرکزش را عدم کرده، عملاً و هشیارانه نسبت به من ذهنی می میرد و نسبت به خدا حس نیاز می کند او هدایت یافته است و به وسیله خداوند راهنمایی می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می کند

نفس زنده سوی مرگی می تند

چون خداوند از زنده خودش و هشیاری ما، مردگی من ذهنی، یعنی دیدن برحسب همانیدگی ها و جسم ها را بیرون می کند؛ بنابراین نفس زنده من ذهنی دائماً به خود لطمه زده و حول و حوش مرگ و درد می تند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ

زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد

ای انسان، هشیارانه با فضاگشایی نسبت به من ذهنی ات کوچک شو و بمیر، یعنی برحسب من ذهنی و دردهایش فکر و عمل نکن، بلکه همانیدگی ها را شناسایی کرده و ببنداز تا خداوندی که بیرون آورنده زندگی و بی نیاز است هشیاری زنده را از مرده من ذهنی تو بیرون آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۳

باز رو در کان چو زرّ ده‌دهی



## تا رهد داستان تو از دهدهی

\*زِرّ دهدهی: طلای خالص، زر ناب

ای انسان فضا را باز کن، هشیاری حضورت را که در همانیدگی‌ها و دردها سرمایه‌گذاری شده با شناسایی آزاد کن و دوباره مانند طلای خالص، یعنی هشیاری خالص حضور، که هیچ همانیدگی در مرکز ندارد، به معدن فضای یکتایی بازگرد تا از ندامت و انزجار ناشی از همانیده شدن نجات پیدا کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۴

صورتی را چون به دل ره می‌دهند

از ندامت آخرش ده می‌دهند

من‌های ذهنی وقتی نسبت به یک همانیدگی علاقه‌مند شده آن را به صورت فرم ذهنی درآورده، در مرکز خود گذاشته و برحسب آن فکر و عمل می‌کنند، سرانجام طبق قانون خداوند، از شدتِ پشیمانی از آن اظهار انزجار و تنفر می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۵

توبه می‌آرند هم پروانه‌وار

باز نسیان می‌گشده‌شان سوی کار

من‌های ذهنی همچون پروانه توبه می‌کنند اما توبه آن‌ها ذهنی است یعنی همان‌طور که پروانه یک‌بار به شعله شمع همانیدگی می‌خورد و از آن پرهیز می‌کند؛ ولی درد سوختن از آتش همانیدگی را فراموش می‌کند پرهیز را ادامه نمی‌دهد و دوباره و چندباره خود را به شعله همانیدگی می‌زند تا این‌که بالاخره هلاک می‌شود. ما هم یک همانیدگی را در مرکزمان می‌گذاریم و فکر می‌کنیم که آن نور است؛ بنابراین به طرف آن می‌رویم و می‌سوزیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۵



چون امیران از حسد جوشان شدند

عاقبت بر شاه خود طعنه زدند

وقتی امیران که در این جا نماد همه مردم جهان است بر اثر شدت حسادت به ایاز برافروخته شدند؛ بالاخره آن من‌های ذهنی زبان به نکوهش شاه خود، خداوند، باز کردند و گفتند که تمام مشکلات و مسائل ما تقصیر توست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۶

کین ایاز تو ندارد سی خرد

جامگی سی امیر، او چون خورد؟

\*جامگی: مستمری، مقرری

امیران، انسان‌های من‌ذهنی، گفتند: این ایاز تو، این انسان کامل که به تو زنده شده است که عقل سی نفر من‌ذهنی را ندارد. پس چرا حقوق سی امیر را می‌گیرد و می‌خورد؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۷

شاه بیرون رفت با آن سی امیر

سوی صحرا و کوهستان صیدگیر

شاه همراه با آن سی امیر، به سوی صحرا و کوهستان رفت درحالی‌که مشغول شکار بود. [صحرا در این جا نماد فضای گشوده‌شده و کوهستان نیز همان ذهن است. خداوند می‌خواهد ببیند آن‌ها از فضای گشوده‌شده، شراب غیبی را شکار می‌کنند یا از کوه ذهن شراب جسمی و همانیدگی‌ها را می‌گیرند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۸



کاروانی دید از دُور آن مَلِک

گفت امیری را برو ای مُؤتَفِک

\*مُؤتَفِک: تهمت‌زننده، کسی که عملی را به کسی نسبت می‌دهد.

آن پادشاه، از مسافتی دور کاروانی، که در این جا نماد انسانیت است را دید و به یکی از امیرانِ باسواد گفت: ای دروغگو که

ادعا می‌کنی حقوق تو باید به اندازه حقوق ایاز باشد، برو... [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۹

رَو، پیرس آن کاروان را بر رَصَد

کز کدامین شهر اندر می‌رسد؟

\*رَصَد: راه، کمین، محل بازرسی عابران.

برو بر سرِ راهِ آن کاروان بایست و از آنان سؤال کن که از کدام شهر می‌آیند؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۰

رفت و پرسید و بیآمد که ز ری

گفت: عزمش تا کجا؟ درماند وی

آن امیر رفت و از کاروان پرسید و بازگشت و گفت: از شهر ری می‌آیند. پادشاه گفت: به کجا می‌خواهند بروند؟ امیر از

جواب درمانده شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۱

دیگری را گفت: رَو ای بُوَالعَلا

باز پرس از کاروان که تا کجا؟

\*بُوالعَلاء: مخفّف ابوالعلاء به معنی صاحب علوّ و بلندی، در این جا نام شخص معینی نیست.

شاه به امیری دیگر گفت: ای فلانی و ای بلندمرتبه برو و از کاروان بپرس که می خواهند، کجا بروند؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۲

رفت و آمد گفت: تا سوی یمن

گفت: رختش چیست؟ هان ای مُؤتمَن

\*مُؤتمَن: امین، موثق

آن امیر رفت و برگشت و گفت: به سوی یمن می روند. شاه گفت: ای مرد امین، آن ها چه کالایی یعنی چه همانیدگی با خود دارند؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۳

ماند حیران گفت: با میری دگر

که برو و پرس رخت آن نفر

امیر حیران شد و نتوانست جواب دهد. شاه به امیری دیگر گفت: برو از آن گروه بپرس که چه وسیله و کالایی یعنی چه همانیدگی همراه خود دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۴

باز آمد، گفت از هر جنس هست

اغلب آن کاسه های رازی است





آن امیر هم بازگشت و گفت: آن کاروان انسانیت در توبره‌شان همه نوع کالایی دارند یعنی با همه چیز همانیده شده‌اند، ولی بیشتر آن، کاسه‌های ساخت شهر ری یعنی الگوها و ساختارهای رایج من ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۵

گفت: کی بیرون شدند از شهر ری؟

ماند حیران آن امیر سُست پی

\*سُست پی: پست‌نژاد، تنبل و کُندرو، در این جا مراد سهل‌انگار است.

شاه گفت: چه وقت از شهر ری خارج شده‌اند؟ آن امیر سهل‌انگار که زندگی‌اش بر مبنای اتفاقات و همانیدگی‌های آفل بنا شده بود، در جواب حیران ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۶

همچنین تا سی امیر و بیشتر

سُست‌رای و ناقص اندر کَر و فَر

\*کَر و فَر: در این جا به معنی دانایی و جامع بودن بینش حضور است، که ایاز دارد.

خلاصه تا سی امیر و بلکه بیشتر که همگی از نظر فکری، افرادی ضعیف بودند و مثل ایاز، دانایی، ترازو، آینه و بینش حضور نداشتند و مأموریت خود را به طور کامل انجام ندادند را به سوی آن کاروان انسانیت فرستاد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۷

گفت امیران را که من روزی جدا

امتحان کردم ایازِ خویش را



شاه به امیران گفت: روزی من جداگانه آیاز خودم را امتحان کردم یعنی کسی که به حضور می‌رسد حقیقتاً ابزاری در دست خداوند است و مرکزش متعلق به خداست و باید عدم و خالی از همانیدگی باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۸

که پیرس از کاروان تا از کجاست؟

او برفت، این جمله واپرسید راست

به او گفتم برو از فلان کاروان سؤال کن که از کجا می‌آیند؟ او رفت و همه این سؤالات را که شما یکی یکی پرسیدید، به طور کامل و بی‌کم‌وکاست پرسید و آمد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۹

بی‌وصیت، بی‌اشارت، یک به یک

حالشان دریافت بی‌ریبی و شک

\*ریب: شک، گمان

ایاز بدون آن که شاه به او راهنمایی و اشارتی کند، یکی یکی، بدون شک و تردیدی از احوال کاروان انسان‌ها خبر گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۰

هر چه زین سی میر اندر سی مقام

کشف شد، زو آن به یکدم شد تمام

هر چیزی را که این سی امیر در، سی مرحله معنویت، سی بار رفت و بازگشت کشف کردند، از ایاز به یک لحظه و با یک بار رفتن به طور کامل کشف و آشکار شد.



[ما به تدریج همانیدگی‌ها را شناسایی کرده مرکز را عدم می‌کنیم، در این کار نباید با من ذهنی عجله کنیم، بلکه باید با فضاگشایی و صبر جلو برویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۱

پس بگفتند آن امیران کین فنی ست

از عنایت‌هایش، کار جهد نیست

امیران، من‌های ذهنی، چون در جواب شاه، درمانده شدند به بهانه‌های مختلف اعتراض کردند و گفتند: این درک، زیرکی و دانایی ایاز از عنایات و لطف خداوند است و کاری نیست که با سعی و تلاش و پرهیز حاصل شود. به عبارت دیگر ما مسئول هستیم و باید روی خودمان کار کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که اگر خدا می‌خواست بدون کوشش و پرهیز مرا به حضور زنده می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۲

قسمتِ حقست مه را روی نغز

داده بختست گل را بوی نغز

\*نغز: خوب، نیکو، لطیف

چنان که مثلاً روی زیبای ماه خدادادی است همین‌طور بوی خوش گل از عطایای بخت و قضای الهی است و ربطی به تلاش و کوشش ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۳

گفت سلطان: بلکه آنچ از نفس زاد

ربیع تقصیرست و دخل اجتهاد



\*ریع: در این جا مطلق محصول و فرآورده

\*دخل: درآمد. در این جا، محصول و نتیجه

شاه، خداوند، گفت: هرچه برای انسان اتفاق می افتد از دو حالت خارج نیست یا محصول کوتاهی، سهل انگاری و رعایت نکردن قانون جبران اوست و یا نتیجه سعی، تلاش و پرهیز اوست و نباید آن را به گردن کسی دیگر بیندازد. [انسان نمی تواند مسئولیت زنده شدن به خداوند را گردن دیگران بیندازد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

وگر نه حضرت آدم کی به خدا می گفت: که پروردگارا، به درستی که ما با من ذهنی بر خود ستم کردیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، [با من ذهنی] به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم

بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۵

خود بگفتی کین گناه از بخت بود

چون قضا این بود حزم ما چه سود؟

\*حزم: دوراندیشی



اگر حضرت آدم (ع) گناه و هم‌هویت‌شدگی خود را جبر من‌ذهنی می‌دانست و آن را به گردن دیگران می‌انداخت، حتماً می‌گفت: این گناهی که من مرتکب شدم از بخت بد بود. وقتی قضا و خواست خداوند چنین چیزی را اقتضا کرده‌است دوران‌دیشی ما چه سودی دارد. این نشان می‌دهد که من‌ذهنی زیر بار مسئولیت نمی‌رود و تنبلی، ستیزه، فضا‌بندی، جدی گرفتن اتفاقات و رعایت نکردن قانون جبران را به گردن انسان‌های دیگر، قضا و خواست خداوند می‌اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۶

همچو ابلیسی که گفت: اَعُوَيْتَنِي

تو شکستی جام و ما را می‌زنی؟

\* اَعُوَيْتَنِي: تو مرا گمراه کرده‌ای.

در این صورت حضرت آدم نیز حرفی را می‌زد که ابلیس، نیروی درد و همانیدگی جهان گفت: «تو مرا گمراه و همانیده کرده‌ای» شیشه را تو شکستی و ما را می‌زنی؟ به عبارت دیگر، من‌ذهنی تقصیرها را به گردن خدا و دیگران می‌اندازد و احساس مسئولیت نمی‌کند؛ اگر فضا را باز کنیم، فضای گشوده شده دارای حس مسئولیت است، ولی اگر فضا را ببندیم دچار بی‌مسئولیتی من‌ذهنی می‌شویم که این کار شیطان است.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا اَعُوَيْتَنِي لَأُفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«گفت: حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم.»

[ما به‌عنوان من‌ذهنی هم خودمان را گمراه می‌کنیم و هم به هرکسی که می‌رسیم او را به واکنش درمی‌آوریم].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۷

بل قضا حَقُّست و جَهْدِ بنده حق



هین مباحسِ اَعورَ چو ابلیسِ خَلقِ

\* اَعورَ: کسی که فقط یک چشم دارد.

\* خَلق: در این جا مراد کهنسالی و یا فساد ابلیس است.

بلکه هم قضای الهی حق است و هم سعی و تلاش بنده، آگاه باش مانند ابلیس کهنسال یک چشم مباحس، یعنی به اتفاقات با چشم ابلیس، نیروی درد و همانندگی جهان، نگاه نکن، بلکه فضا را باز کرده احساس مسئولیت کن، چنان که او فقط جبر من ذهنی و جسم خاکی انسان را دید ولی اختیار، حق انتخاب و عظمت هشیاری حضور را ندید.

با تشکر:

لیلا



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۸۸۶، غزل ۲۵۰۲ و ابیات انتخابی

موضوع: دل

🌈 به نام خداوند عشق 🌈

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

🌈 امیر دل همی گوید تو را: گر تو دلی داری

که عاشق باش تا گیری ز نان و جامه بیزاری

که در این برنامه مولانای عزیز به دل خالی از همانیدگی‌ها اشاره دارد که دل مرکز توجه و میل و گرایش به عاشق شدن است و عاشق کردن. که برای عاشق شدن و با معشوق به وحدت رسیدن باید دلت را به سوی او روانه سازی. که امیر دل که پادشاه سرزمین درون ماست هر لحظه با اتفاقاتی که برایمان به وجود می‌آورد، پیغام‌های خود را ارسال می‌کند؛ که اگر دلی داری و اتصال مجددت با من برقرار شده است عاشق من باش و از جامه و لباس پرش افکار که از یک فکر به فکر دیگر تو را انتقال می‌دهد، بیزاری بجویی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۹

🌈 دل نباشد غیر آن دریای نور

دل نظرگاه خدا و آنگاه کور؟

دلی که باید تقدیم خداوند و زندگی بشود دریای نور است و روشنایی و دلی ست خالی از همانیدگی‌ها و دلی ست که مانند یک پنجره خداوند از درون آن می‌تواند بیرون را به نظاره بنشیند.



چگونه می‌توان این دل را با انباشتگی‌های فراوان کور کرد و در آن جسم‌ها و فرم‌ها را قرارداد؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۵۱

🌈 خاتمِ تو این دلست و هوش دار

تا نگردد دیو را خاتمِ شکار

آگاه باش و بدان که:

بر روی این دل عاشق و خالی از همانیدگی‌ها خاتم و نگین اسم اعظم پروردگار قرار داده شده است، که همان دلی‌ست که با مرکز عدم و خالی از همانیدگی‌ها گشوده می‌شود و نگین این دل می‌باشد.

و آگاه باش و بدان که:

این دل عاشق توسط دیو همانیدگی‌ها شکار نگردد و در مرکز انباشتگی‌ها قرار نگیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

🌈 عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را

تو زین جوعُ البقر یارا، مکن زین بیش بقاری

\*جوع البقر: نوعی بیماری سیری ناپذیری

\*بقاری: گاوچرانی

عصای عشق و زندگی همین فضاگشایی است که هر دل سخت خارایی را مانند آب روان جاری می‌سازد. آیا ما می‌خواهیم که این دل پر از همانیدگی‌های ما بسته و مانند سنگ‌های خارا باقی بماند؟ و آیا ما به‌عنوان هشیاری خدایی می‌خواهیم که گاو من‌ذهنی‌مان از علف‌های هرز بیهوده این جهان مادی تغذیه کند و بچرد؟





آگاه باش و بدان که:

هرچه بیشتر از طریق همانیدگی‌ها ببینیم و بیشتر از آن‌ها تغذیه بشویم، سیر نمی‌گردیم و این عمل خود سیری‌ناپذیری است.

🌱 اشاره دارد به سوره بقره، آیه ۶۰

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۶۰

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ»

«به یاد آرید آن گاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم عصایت را بر آن سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن بگشاد و هر گروهی آبشخور خود را بدانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید.»

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

🌈 آلا یا صاحب الدارِ رَأَيْتُ الْحُسْنَ فِي جَارِي

فَأَوْقَدُ بَيْنَنَا نَارًا يُطْفِئُ نُورَهُ نَارِي

همسایه دیواربه‌دیوار ما زندگی و خداوند است که من ذهنی آن را محاصره کرده و بین ما فاصله انداخته است. حال ما با فضاگشایی زیبایی چهره خالق و همسایه خود را دیده‌ایم. و از تو می‌خواهیم که با این آتش عشق درونمان را روشن کنی که تا بتوانیم دردهای حاصل از همانیدگی‌ها را فروشانیم، و دل خالی از هم‌هویت‌شدگی‌ها را به تو هدیه بدهیم. آتش دوزخ به مؤمن می‌گوید:

🌱 حدیث

«ای مؤمن بگذر که نور تو آتش مرا خاموش می‌کند.»



مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

🌈 گرت نبود شبی نوبت، مبر گندم ازین طاحون

که بسیار آسیا بینی که نبود جوی او جاری

\*طاحون: آسیا

و برای داشتن دلی خالی از همانیدگی‌ها بایستی صبوری و شکیبایی را پیشه راه خود قرار بدهیم، اگر در این لحظه گندم‌های همانیدگی‌ها آرد نمی‌شود و انباشتگی‌ها در آن صورت می‌گیرد، باید شناسایی خود را قوی‌تر بسازیم و از آسیاب مولانا و برنامه گنج حضور قطع نشده و گندم‌های خود را نزد آسیاب‌های این جهانی نبریم چون این آسیاب‌ها از آب و خرد الهی بی‌بهره هستند و ما را منحرف می‌گردانند. بایستی مدت زمانی، صبوری را پیشه راهمان سازیم و تسلیم و رضا داشته باشیم و دردهای هشیارانه را بکشیم و به گفت‌وگوهای من‌ذهنی‌مان گوش ندهیم و ذهنی‌مان را خاموش سازیم و توکل و امیدمان را از دست ندهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

🌈 نیست کسبی از توکل خوب تر

چیست از تسلیم خود محبوب تر؟

و آگاه باشیم و بدانیم که:

هیچ حرکتی مهمتر از فضاگشایی در برابر اتفاق لحظه قبل از قضاوت ذهن نیست و با توکل به نیرو و خرد لایزال الهی است که آهسته‌آهسته می‌توانیم این گندم‌های هم‌هویت‌شده را با آب هشیاری حضور و دم ایزدی‌اش آرد و نرم و روان گردانیم. و در نزد زندگی تسلیم با لا کردن واقعی همراه با فضاگشایی در اطراف اتفاق لحظه صورت می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸



🌈 از برای آن دل پر نور و برّ

هست آن سلطان دل‌ها منتظر

و این را هم باید بدانیم و آگاه باشیم که:

خداوند سلطان دل‌هاست و دیر زمانی ست که امیر، منتظر دل باز شده و پر از محصول میوه‌های خرد و آگاهی و خالی از همانیدگی‌های ماست که ما را مهمانِ خانه دل خود گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱

🌈 صد جوال زر بیاری ای غنی

حق بگوید دل بیار ای منحنی

ای انسان منحرف و نادرست، اگر هزاران کیسه‌های پر از همانیدگی را که در نظرت طلا و جواهرات باارزش به نظر می‌رسد و خودت را در آن‌ها ثروتمند و غنی به حساب می‌آوری و می‌خواهی آن‌ها را به‌عنوان هدیه نزد پروردگارت ببری؛ بدان و آگاه باش که:

خداوند به ما می‌گوید: که برای بقا و زنده شدن به من بایستی دل باز شده خود را تقدیم کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۹۰ الی ۵۹۲

🌈 هم تو خود را بر گنی از بیخ خواب

همچو تشنه که شنود او بانگ آب

🌈 بانگ آبم من به گوش تشنگان

همچو باران می رسم از آسمان



🌈 برچه ای عاشق بر آور اضطراب

بانگ آب و تشنه و آنگاه خواب؟

حال خداوند و زندگی به ما می گوید:

که ای انسان بدان و آگاه باش که:

فقط خودت می توانی خود را از خواب همانیدگی ها بیدار سازی و ریشه هشیاری حضور را از این هم هویت شدگی های پوسیده و خشک بیرون بیاوری. من در گوش تشنگان همچون صدای آب هستم و همچون باران از آسمان فرومی ریزم. تو مانند تشنه ای هستی که فقط صدای آب را می شنود ولی به آب اعتنایی نمی کند.

و بدان و آگاه باش که:

تو ذاتاً عاشق هستی و از جنس هشیاری حضور. تلاش کن و براساس فضای گشوده شده صدای بانگ آب حیات زندگی را بشنو. و هرچه بیشتر در این زمینه و راه شناسایی هایت عمیق گردد بیشتر می توانی هم هویت شدگی ها را از خودت جدا سازی. و بیشتر صدای آب را که همان فضاگشایی است را می شنوی و تشنه تر و عاشق تر و مصمم تر در این راه گام و قدم برمی داری. و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

🌈 ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم این ترس چیست ؟

پر انرژی و سالم بمانید.

🙏🌈🙏 خیلی ممنون، خدانگهدار شما. زهرا سلامتی، از زاهدان.



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)